

غریبہا و پسرک بومی

احمد محمود



انتشارات معین

فهرست مطالب

۹	غریبه‌ها
۱۱	غریبه‌ها
۳۷	آسمان آبی دز
۹۳	با هم
۱۰۵	پسرک بومی
۱۰۷	شهر کوچک ما
۱۲۳	در راه
۱۳۱	وقتی تنها هستم، نه
۱۳۷	چشم‌انداز
۱۵۰	اجاره‌نشینان
۱۵۹	خانه‌ای بر آب
۱۶۵	پسرک بومی

غریبه‌ها

تمام شب را از سرما لرزیده بودم و صبح، وقتی که رشید، چاله وسط اتاق تخته‌ای دنگال را پر کرده بود ریم آهن^۱ و زغال سنگ و با دم دمیده بود و سرخی خوشرنگ ریم آهنهای افروخته، تو فضای نیمه تاریک اتاق، رنگ مخمل گرفته بود و من کنار چاله نشسته بودم و قلقل کتری بزرگ مسی را شنیده بودم، انگار که تمام سرمای شبانه، که همه تنم را پر کرده بود، جمع شده بود تو مازه‌ام و حالا، با لرزشی خفیف - که حتی کیف آور بود، از تیره پشتم بیرون می‌زد.

رشید، مشت بزرگش را پر کرد چای و ریخت تو کتری. پدرم به نماز ایستاد. بچه‌ها رختخواب‌ها را جمع کردند و کومه کردند گوشه اتاق. پدرم تسیبجات را بلند خواند. شکاف‌های دراز و گشاد در تخته‌ای اتاق از رنگ خاکستر گونه سحرگاهی پر بود. صدای فرشتال^۲ کهنه‌ای که انگار مانور می‌کرد، تو می‌زد و من از طنین صدای پدرم، که خش‌دار بود

۱. ریم آهن: آنچه که از آهن پس از ذوب باقی ماند و نیز به زغال سنگ‌گونه‌ای گفته می‌شود که از سوختن نفت سیاه، ته کوره‌های آجرپزی باقی می‌ماند.

۲. فرشتال: لکوموتیو بخاری.